هو العلیم

بررسی مسئله نوروز

و لزوم فرهنگ‌سازی اسلامی

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِن الشّيطانِ الرّجيم

بِسمِ اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّدٍ

و علَى آله الطّيبينَ الطّاهرينَ

و اللّعنةُ علَى أعدائِهم أجمعينَ

جعلی بودن روایت منقول از «مُعلّی بن خُنیس» در بارۀ نوروز

قبل از مصباح شیخ طوسی چنین روایتی (روایت معلی بن خنیس درباره نوروز[1]) دیده نشده است، آن هم روایتی به این مهمی، حالا چه کسی این روایت را آورده است، [معلوم نیست]؟

تلمیذ: در یک استفتائی که از شما شده بود، شما مسئله غسل در این ایّام را تأیید کرده بودید؟

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله نوروز رجوع شود به کتاب نوروز در جاهلیت و اسلام.

استاد: بله. ببینید مسئله غسل جای خودش را دارد، ولی به آن روایت آمدند اضافه کرده‌اند. یعنی از روایت مُعلّی آورده‌اند به آن روایت این را اضافه کرده‌اند و لذا اصلا آن روایت تحریف شده است.

اشکال مهمی که در این قضیه هست، این مسئله است که نوروزی را که امام علیه السّلام می‌فرمایند، این نوروز ـ البتّه ما این مسئله را مستند به این روایت نمی گوییم؛ از جای دیگری می گوییم ـ نوروزی که در زمان امام صادق علیه السّلام از آن صحبت هست ـ طبق روایت مُعلّی ـ نوروزی است که در آن زمان مطابق با اواخر خرداد بوده است. چون نوروز همیشه در حال تغییر بوده است. اینطور نبوده که [همیشه] اوّل برج حَمَل ـ که اوّل فروردین است ـ باشد، و هر چهار سال یک روز این نوروز به جلو می‌آمده است. آن ابتدای نوروزی که دیگر قرار بر این شد که نوروز ثابت باشد، آن زمانی بوده که یزدگرد سوم در آذربایجان این مراسم را برپا می‌کند و آن زمان این در اواخر خرداد، بیست و هفتم خرداد بوده است. بعد هر چهار سال یک روز به جلو می‌آمده تا اینکه

۳۶۵ روز تمام و پُر بشود.

بنابراین در زمان امام صادق علیه‌السّلام ـ که شهادت‌شان سال 148 هجری بوده ـ ایّام نوروز قطعاً در اردیبهشت بوده است. و آن روایاتی که راجع به نوروز در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است، مربوط به اواخر خرداد می‌شود و اصلا با هم جور درنمی‌آید. چون یزدگرد سوم در زمان عمر، بلادش فتح شد و خودش هم فرار کرد و رفت و آن قضایا برایش پیش آمد. پس یکی از چیزهایی که ثابت می‌کند همه این روایات دروغ است، این است که، آن روایاتی که مفصّل در زمان امیرالمؤمنین است که «نیروزنا کلّ یومٍ»[1] یا «ای‌کاش هر روز ما نوروز بود»[2] که به عنوان دلیل آورده‌اند، اینها اصلا مربوط به اواخر خرداد می‌شود و همان ایّامی بوده که خلفا از مردم و زرّاع، خراج و مالیات می‌گرفتند. اوّل فروردین که زراعتی بدست نمی‌آید، اواخر خرداد است که زراعت و اینها

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۰۰.

[2] همان

بدست می‌آید. لذا داریم که در ایّام نوروز، از زارع و امثال ذلك که خراج می‌گرفتند، این مربوط می‌شود به نزدیکی‌های فصل تابستان که دیگر محصول‌شان به دست می‌آمده است.

و آن نوروزی که در زمان امام صادق علیه السّلام بوده و در روایت مُعلّی آمده است، این باید در اردیبهشت بوده باشد! بالأخره این کدام روز است که غسلش مستحب است؟! می‌بینید این قضیّه یک مسئله مجهول است.

صحت برخی اعمال مربوط به ایام فروردین

آنچه که بنده [راجع به غسل] گفتم مربوط به یک قضیّه دیگر، خارج از این روایت و امثال ذلک می‌شود، به اینها کاری نداریم. روایتی در این قضیّه نیست.

تلمیذ: مطالبی که از آقای حداد نقل شده که با آب زعفران بنویسید و...

استاد: آنها چیزهایی است که هست ـ حالا بنده اینها را توضیح می‌دهم ـ این به خاطر خصوصیت

خود این موقع است. این خصوصیتش به اصطلاح یک تأثیری دارد مثل نیسان و امثال ذلک که باید این مسئله نوشته بشود. اما اینکه دلالت بر عید و اینها بکند، نه اینطور نیست. این مسائل همه از مزخرفات است.

این نوروز هر چهار سال، جلو می‌آمده است، تا این قضیه در سال چهارصد هشتاد و خورده‌ای از هجری، آن موقع اوّل فروردین شد؛ که به آن نوروز ملک‌شاه می‌گویند. نوروز ملک‌شاهی یا نوروز جلالی آن نوروزی بوده که بعد از چهارصد و هشتاد سال، ملک شاه سلجوقی آمد روز اوّل فروردین را ثابت، به عنوان نوروز اعلام کرد و به همه گفت که باید همیشه امروز، نوروز باشد؛ پس ما اصلاً چنین اوّل فروردینی نداریم.

تلمیذ: قبلش داریم. می‌گویند جم ـ اگر همان جمشید باشد ـ در زمانی که در جنگ غلبه پیدا کرد، روز غلبه‌اش مصادف با اول فروردین بوده است.

استاد: بله، اقوال در این مورد هم مختلف است، افراد، این قضیّه را در کتب مختلف، متفاوت نقل کرده‌اند. بعضی‌ها این پیروزی را دهم یا یازدهم

اردیبهشت نقل می‌کنند.

تلمیذ: ولی با این احوال در میان کسانی که قائل به نوروز هستند، قائل به دو نوروز هستند ـ همانطور که فرمودید ـ یک نوروز نوروزی که حالت حرکت داشته و سیر داشته، یک نوروز نوروز ثابت بوده است.

استاد: نوروز ثابت که اصلاً در زمان ملک شاه سلجوقی وضع شد.

تلمیذ: یعنی این همان نوروز متغیّر است که ثابت شده است.

استاد: بله، یعنی این نوروز را آن سال که در زمان اوّل فروردین آمد، ملک‌شاه از آن سال دیگر این تغییر را برداشت و نوروز را به عنوان یک امر ثابت قرار داد. یعنی نوروز به‌طور کلی در اُمم گذشته، به عنوان یک امر اعتباری بوده است، چطور می‌شود امام علیه السّلام بر اساس یک امر اعتباری، حکم شرعی جعل کند؟! صحبت در این است که اصلاً معنی ندارد. [نوروز] هر چهارسال، یک روز جلو می‌آمده است، و یک امر اعتباری که موجب جعل

حکم شرعی نیست. توجه می‌کنید؟

نمونه‌ای از تناقضات موجود در روایات نوروز

حالا از اینکه گفته شد بگذریم. اصلاً مطالبی که در این روایات هست، هیچ‌کدام با هم جور درنمی‌آید. [مثل اینکه] عید غدیر در نوروز بوده است، مبعث در نوروز بوده اصلاً جور در نمی‌آید.

تلمیذ: اینکه جور درنمی‌آید بنابر این است که نوروز ثابت باشد. اگر بخواهیم اضطراب متن روایت را بررسی کنیم لازم می‌شود که خود نوروز ثابت قرار بدهیم.

استاد: خب ثابت نبوده است.

تلمیذ: خب اگر ثابت نبوده است پس می‌شود روایت را درست کرد.

استاد: نه! باز هم نمی‌شود. یعنی حتّی اگر نوروز ثابت هم نباشد، با همین [تغییر یک روز در] هر چهارسال یک دفعه، باز هم جور درنمی‌آید [چون عید غدیر و مبعث] دو ماه اختلاف دارند. اگر با حساب علم ریاضی، تاریخ قمری را با تاریخ را با هم دیگر یک مقایسه تاریخی در روزها بکنیم، مابین روز

مبعث و غدیر دو ماه فاصله است، حتی اگر بر فرض [نوروز را] تغییر هم داده باشند. چون بالاخره [مگر] چقدر [بین غدیر و مبعث] فاصله بوده است؟! خیلی فاصله نبوده است، بیست و سه سال فاصله بوده و این نهایتا فوقش پنج [تا چهار] سال می‌شود، یعنی نوروز پنج تا یک روز این‌طرف و آن‌طرف شده است.

موقف اسلام دربارۀ نوروز

اصلاً این قضیّه به‌طور کلی جعلی است و عجیب اینجاست که این یک ساله چطور برای تثبیت نوروز یک هجمه‌ای شده است. من در این قضیه یک دستی را مشخص می‌بینم، دستی قوی که همه را برای اثبات این مسئله در مقابل اسلام، به کار گرفته است. منتهی مدام می‌خواهند از اسلام هم که به آن بچسبانند. بالأخره الآن تنها مظلومی که این وسط هست اسلام است! دیگر هیچ دیواری کوتاه‌تر از اسلام نیست و با این کیفیّت می‌خواهند این مسائل را در آن قرار بدهند.

اینجاست که من می‌گویم فقیه باید شَمّ الفِقاهه داشته باشد. در شرایط مرجعیت این مطالب را تا

حدودی گفته‌ام ـ البتّه تا حدودی ـ چون اگر یک مقداری بیش از آن تاحدودی باشد، شاید مشکلات پیش بیاید و همین مقدار هم نمی‌دانیم چطور بشود!

فرض کنید اصلاً یک شخصی را نگاه می‌کنید ـ من در سایتها و ... می‌بینم ـ در بین آقایان، مرجع است، می‌گوید: «حالا لازم نیست این [نوروز] اسلامی باشد یا نباشد، همین قدر که ملی است کفایت می‌کند! در اسلام هم منافاتی نیست! و بنده هم خودم شرکت می‌کنم [در این مراسمات و ...]!» خب شما این را نگاه بکنید و [مقایسه کنید] با آن روایتی که حضرت موسی‌بن‌جعفر می‌فرمایند: " **أنَّ هذه سُنَّةُ الفُرْسِ و مَحاها الإسلامُ؛ و معاذَ اللَه أن نُحيِيَ ما مَحاه الإسلامُ.**[1] اصلاً این روایت نشان می‌دهد که این باید از امام و معصوم باشد، اصلاً نشان می‌دهد، کسی که آن شَمّ فقاهت و حدیث و اسلام و تشریع و ملاکات را تا حدودی به جانش نشسته باشد، تا نگاه بکند می‌گوید: «این روایت باید از امام باشد.» حالا سندش هم لازم نیست، حالا چه سند داشته

---

[1] مناقب آل أبی‌طالب، ج ۴، ص ۳۱۸.

باشد، چه نداشته نباشد.می‌گوید: این مسئله‌ای است که معصوم باید یک هم‌چنین مطلبی را بفرمایند. و این خیلی مسئله مهمی است و این همان مسئله‌ای است که من در این رسالهٔ اجتهاد و تقلید به دنبال تثبیت آن بودم؛ که مرجع باید کسی باشد که بدون اینکه به روایت مراجعه بکند، با همان مدرکات خودش بفهمد که شَمّ شارع در این زمینه و در این مسئله چیست؟

من راجع به کراوات استفتاء کردم، یکی می‌گوید: «نه، بهتر است زده نشود.» یکی می‌گوید: «هیچ اشکالی ندارد و نماز هم بلاشبهه و لا اشکال، صحیح است» فلان آقا، منزلش هم همین جاست. خب قضیّه چیست که یکی به این راحتی می‌گوید: «کراوات زدن هیچ اشکالی ندارد و نماز با آن هم بلاشبهه صحیح است» و یکی هم مثل مرحوم آقا می‌گوید: «اصل زدن کراوات حرام است و صلیب است و مربوط به نصاری است، بطلان نماز هم که جای خودش را دارد.» چطور می‌شود که نظرات در دو نقطه، ۱۸۰ درجه مقابل هم قرار بگیرند؟! قضیه

چه‌جور می‌شود که آدم در یک نقطه با جزم می‌گوید اصلا بلا شبهه و لا اشکال صحیح است [و دیگری می‌گوید حرام و باطل است]؟ بالأخره یا این باطل است و یا آن. جمع بین نقیضین که نمی‌شود، این دیگر از اضداد هم گذشته و به نقیضین برمی‌گردد.

اگر به اعلمیت نگاه کنید، قطعاً آن کسی که می‌گوید باطل است، از نظر ظاهری اعلم بوده است. اگر نگاه به مراتب تقوا بکنیم، اصلاً آدم نمی‌داند او در کجا بوده است؟! خب همین‌طوری صرفاً انسان بیاید و خودش را در معرض این مسائل قرار بدهد، این قضیّه مسئلهٔ آسانی نیست که این‌طور و به این راحتی [انسان خودش را در معرض هر قضیه‌ای قرار بدهد.] این یک نمونه‌اش بود، خب چیزهای دیگر و مسائل دیگری هم هست.

تلمیذ: تعطیلی حوزه در این مدت هم هست دیگر، بخش مدیریت کلا تعطیل است و این به تثبیت این قضیه کمک می‌کند.

استاد: خب بله دیگر. شما ببینید، اگر قرار به تعطیلی است آدم بیاید موارد دیگر را تعطیل کند، چه داعی [برای این تعطیلات] هست؟ اصلاً چرا باید

فرض بکنید بیست روز یک مملکت تعطیل بشود؟ می‌دانید چه ضرر عظیمی به اقتصاد و مسائل دیگر مملکت وارد می‌شود؟! همین‌طور [بدون دلیل] بیست روز تعطیل! چه اشکال دارد که ما هم مثل سایر مسلمان‌ها، عید قربان را دو سه روز تعطیل کنیم؟ عید فطر را چند روز تعطیل کنیم، چهار، پنج روز عید فطر تعطیل باشد؟ مگر آنها (سایر کشورهای اسلامی) تعطیل نمی‌کنند؟ الآن در خیلی از کشورهای شیعه [برای عید فطر چند روز تعطیل می‌کنند] و اصلاً اشکالی که به ما می‌گیرند این است که شما اصلا [به عید فطر] اعتنا نمی‌کنید! یک روز را تعطیل می‌کنید؛ سر و تهش را هم می‌زنید، فقط یک نصفه روزی برای عید فطر تعطیل می‌کنید!

لزوم فرهنگ سازی در جامعه توسط حکومت اسلامی

فرهنگ‌سازی در جامعه وظیفه حکومت اسلام است، نه همراهی کردن حکومت با مردم. مردم به خیلی جاها می‌روند! وظیفه حکومت اسلام و به‌خصوص وظیفه علما در یک جامعه اسلامی این است که فرهنگ سازی کنند. یعنی آن مبانی را

بیاورند، کم‌کم به عنوان اصول پذیرفته شده در زندگی، برای افراد جا بیندازند. اگر قرار باشد خود ما هم همراهی بکنیم چه کسی به مردم یاد بدهد؟

الآن ما هم داریم زندگی می‌کنیم، نه عیدی داریم و نه نوروزی داریم و نه آسمان به سرمان خراب می‌شود، نه زیر پایمان زلزله می‌آید، هیچی، طوری نشده است!!

إحیاء اعیاد اسلامی

چرا نباید ما عید غدیر را به عنوان مهمترین عید ـ این را که دیگر خودتان قبول دارید **افضل اعیاد امتی [یوم غدیر خم]**[1] ـ به عنوان یک فرهنگ در میان

---

[1] رجوع شود به امام شناسی، ج۹، ص ۲۳۷

قَالَ رَسُولُ اللَهِ یَومُ غَدِیرِ خُمٍّ أفضَلُ أعیَادِ امَّتِی وَ هُوَ الیَومُ الَّذِی أمَرَنِیَ اللَهُ تَعَالَی ذِکرُهُ بِنَصبِ أخی عَلِیِّ بنِ أبِی‌طَالِبِ عَلَمًا لُامَّتِی یَهتَدُونَ بِهِ مِن بَعدِی، وَ هُوَ الیَومُ الَّذِی أکمَلَ اللَهُ فِیهِ الدِّینَ، وَ أتَمَّ عَلَی امَّتِی فِیهِ النِّعمَةَ وَ رَضِیَ لَهُمُ الإسلَامَ دِینًا.

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفت: روز غدیر خمّ با فضیلت‌ترین عیدهای امّت من است، و آن روزی است که خداوند تعالی ذکره، مرا أمر کرد به نصب برادرم علی بن أبی‌طالب را شاخص و پیشوا برای امّتم، تا به او پس از من هدایت یابند. و آن روزی است که خداوند در آن دین را کامل نمود، و نعمت را بر امّت من تمام کرد، و پسندید و راضی شد که إسلام دین آنها باشد».

مردم جا بیندازیم؟ بچه‌های ما بفهمند غدیرچیست، پیرهای ما بفهمند غدیر چیست، جوان‌های ما بفهمند؛ الان اصلاً کسی نمی‌داند غدیر چیست؟ فقط همین، یک سرودی می‌آید یک جشن و چندتا چراغ و ریسه سر خیابان می‌زنیم و تمام می شود.

متأسفانه تا به حال در این زمینه هیچ کاری نشده است. و بالعکس، سایر مسائل غیر ضروری مورد توجه قرار گرفته و قرار می‌گیرد، و خود همین دلیل بر این است که عملاً ما وحدت بین دین و سیاست را نپذیرفته‌ایم، عملا نه در حرف، در عمل ما نپذیرفته‌ایم. بلکه دین را به دنبال سیاست پذیرفته‌ایم، نه اینکه سیاست را در زیر مجموعه دین قبول کرده باشیم. سیاست باید در زیر مجموعه دین شکل بگیرد، نه اینکه دین به دنبال سیاست برود؛ نه اینکه ببینیم اقتضای سیاست چیست و بعد دین را درست کنیم و به سیاست کمک کنیم و آن را راه بیندازیم! امروز یک طور فردا طور دیگر! و این غیر از آن چیزی است که هست و دستور داده شده است.

بیست روز تعطیل!! پنج روزش را بگذاریم برای

عید غدیر و پنج روزش را برای عید فطر بگذاریم، به جای این تعطیلات بیخود و چیزهایی که در پیش هست و هیچ ثمره‌ای برای انسان ندارد، جز یک حالت تزریقی بر یک سری رویدادهای گذشته و تاریخ گذشته.

مراسم سالگرد فقط برای چهارده معصوم

خدا شاهد است امسال اگر بستگان به من نمی‌گفتند: بیا و در سالگرد مرحوم آقا، ۹ صفر شرکت کن؛ من اصلاً یادم رفته بود که سالگرد، ۹ صفر بود است یا ۷ صفر؟ گرچه باز هم من نرفتم و گفتم: «من هر وقت زیارت امام رضا علیه السّلام باشد من می‌آیم؛ ولی من هیچ وقت به‌خاطر این قضیّه سالگرد به مشهد نمی‌روم.» ما فقط چهارده معصوم داریم، تمام شد و رفت. ایشان بنده صالحی بوده است، خب بوده، برای خودش بوده است. مرد بزرگی بوده، ولیّ خدا بوده است، اینها همه را قبول داریم؛ ولی سالگرد چرا؟ چه نیازی به سالگرد است؟

چرا باید با این کارهای خودمان، آنچه را که باید به آن بها بدهیم، کم رنگ کنیم؟ ما فقط باید به چهارده

معصوم بها بدهیم. آنها هم از ما این را می‌خواهند. آنها هم از ما این روش و این طریق را می‌خواهند. هر وقت آدم یادش می‌آید، فاتحه می‌خواند؟ اشکالی دارد! چرا سالگرد بگیرد؟ سالگرد فقط مخصوص امام است، امام باقر، امام سجاد، امام رضا علیهم السلام؛ چرا ما باید برای دیگران سالگرد بگیریم؟ این همه مخارج سرسام‌آور برای چیست؟ آن وقت [به چه منظوری]؟ یعنی یك هم‌چنین شخصی بوده، بسیار خب بوده، خیلی ممنون و متشکریم که بوده است. آدم خوبی بوده است، خب إن‌شاءالله خدا اجرش بدهد و إن‌شاءالله مأجور باشد، جایش خوب باشد، خب بعدش دیگر چی؟ یك هم‌چنین آدمی بوده و یك هم‌چنین کارهایی کرده است و بعد هم امیدواریم مورد رحمت خدا هم قرار بگیرد؛ خب تمام شد و رفت دیگر، آ دم این پول‌ها را برود به این بدبخت‌ها، بیچاره‌ها، فقیرها به اینهایی که سقف خانه‌شان در زلزله روی سرشان خراب شده است، بدهد، پس قضیّه چیست؟ پس این حرف‌هایی که می‌زنیم و این مسائل چیست؟ مدام سالگرد بگیریم،

خب بابا این آدم خوبی بوده است قبول داریم، دیگر باید بنویسیم و مهر کنیم؟! خیلی خب مهر می‌کنیم که آدم خوبی بودند و کارهای خوبی کردند، إن‌شاءالله مأجور هستند، پاداش‌شان هم با خداست؛ والامرُ علی الله یعفو عن من یشاء و یعذب من یشاء.

خدا می‌داند آن طرف چه خبر است؟ ما نرفتیم و صلاح هم نیست که الآن برویم، چون اگر پرده بگشاید، شاید تاب دیدن آنچه را که هست، نداشته باشیم. آن‌قدر ذهنیّات ما عوض شده و آن‌قدر باورهای ما تغییر پیدا کرده است که اگر یک‌دفعه پرده بالا برود، [خواهیم گفت:] وای که چه خبر است؟ اگر پرده بالا برود اصلاً ممکن است دیوانه بشویم، چون همه باورها می‌بینید که همه عکس است. عجب! این کسی که تا حالا در این دنیا این‌طوری بود، چطور جایش اینجاست؟ چه جای عالی به او دادند! آن که خیال می‌کردیم [خیلی خوب است،] الآن در قعر جهنم است! ای وای! داد بی‌داد چه‌طور شد؟

اینها همه چیست؟ اینها همه‌اش زندگی در

تخیّلات و احساسات است. ما که از باطن خبر نداریم، فقط همین ظاهر را می‌بینم؛ ولی آن طرف به ظاهر کاری ندارند. آن طرف به عمامه قشنگ و ریش و ترکیب منظّم کاری ندارند. آن طرف به لباس آراسته و عبای خاشیه نجفی و نمی‌دانم منظّم آمدن و منظّم رفتن و قدم‌ها را پانزده سانت و هفده سانت برداشتن کاری ندارند! آن طرف به اینجا (قلب) کار دارند، اینجا را هم نه من می‌بینم نه شما؛ این دوتا ملکی که اینجا هستند، می‌بینند. ما اگر به اندازه یک دهم اینهایی که جلوی‌مان گذاشته‌اند (وسایل ضبط صدا و تصویر) از این دوتا ملک می‌ترسیدیم، کارمان خیلی عالی بود. همین [وسایلی] که جلوی ما گذاشتند. این یکی صدا را ضبط می‌کند، این یکی عکس‌مان را برمی‌دارد تا نگه‌دارد. اگر یک دهم، فقط یک دهم آنچه که ما از همین سیم و پلاستیک و مشما و اینها می‌ترسیم، اگر به اندازه یک دهم اینها از این دوتا ملک روی شانه‌هایمان می‌ترسیدیم، کارمان خیلی درست بود.

پناه بر خدا. إن‌شاءالله امام زمان تشریف

می‌آورند و همه باورهای ما را عوض می‌کند، همه را عوض می‌کند.

لزوم حفظ جایگاه امام

یک «امام» می‌گوییم، ولی خبر نداریم پشت این [عنوان] چیست؟

بدون این القاب هم می‌توانیم زندگی کنیم! من نمی‌دانم چه اصراری است به اینکه حتما با این القاب باشیم؟! خب [بگویید تا] ما هم بفهمیم، چه ضرورتی دارد که ما آن کسی را که تمام ماسوی الله به اراده او دارد به حیاتش ادامه می دهد را می‌گذاریم کنار یک آدم معمولی که نمی‌داند پشت این دیوار چیست!؟

یک وقتی ـ همین چند ماه پیش ـ سر قبر مرحوم آقا بودم، شب بود. رفتم یک فاتحه بخوانم. دیدم دو سه‌تا خانم آنجا ایستاده‌اند، یکی از آنها که بزرگتر بود، گفت: آقا! این قبر کیست؟ گفتم: قبر یک مرد بزرگی بوده است. بعد یک دفعه گفت: امام هم بوده است؟ گفتم: «عزیز من! امام فقط همین است که به زیارتش آمدی والسلام؛ کس دیگری امام نیست. اینها همه نوکرهای این امام‌اند. اینها افرادی‌اند که

این امام به نوکری قبولشان کرده‌است؛ من و تو و امثال ما را به نوکری قبول نکرده؛ اما اینها را قبول کرده است. اینها هنرشان فقط این بوده است.»

توجه می‌کنید؟ می‌گوید امام هم بوده است؟ این فرهنگ را باید کسانی که جا انداخته‌اند، جواب بدهند. گفتم: «امام فقط همین است. امامی هم که زنده است فقط یکی است.»

حکایتی از آیة‌الله طهرانی در بارهٔ تعظیم مقام امام رضا

من معمولا وقتی که می‌روم زیارت می‌کنم ـ از سابق عادت داشتم ـ [بعد] می‌روم یک گوشه‌ای می‌نشینم، هرجا باشد. خیلی داخل حرم نمی‌مانم. می‌آیم می‌روم در صحن یک گوشه‌ای می‌نشینم ـ چه حرم امام رضا چه غیر امام رضا ـ یک دفعه [سر قبر مرحوم آقا] فاتحه خواندم و رفته بودم آن کنار نزدیک قبر شیخ حر عاملی نشسته بودم ـ بین الطلوعین بود ـ یک‌دفعه دیدم چند تا از این دختر خانم‌ها آمدند. نمی‌دانم آنها را از کجا آورده بودند. [گمانم] تور بود، از این تورهای علمی، زیارتی،

سیاحتی، شفاعتی! از این چیزهایی که می‌نویسند! آمد به من گفتند: آقا! قبر این آقای نخودکی کجاست؟ گفتم: قبر امام رضا اینجاست! نگاهی کردند و گفتند: آقا ما سؤال کردیم قبر آقای نخودکی اصفهانی کجاست؟ گفتم: بنده هم عرض کردم قبر امام رضا اینجاست! [گفتند:] مثل اینکه این آقا چیزی نمی داند حالی‌اش نیست! یکی از آنها گفت: آقا! مطلب‌تان را گرفتیم. به بقیّه گفت: برویم. او زرنگ‌تر از بقیّه بود. بقیّه مثل اینکه گیج بودند، با اینکه سن‌شان هم بیشتر از او بود، ولی ظاهرا گیج بودند. علت گیجی را باید سؤال کرد؟!

گفتم: «قبر امام رضا اینجاست.» نخودکی وغیر نخودکی چه کسانی هستند؟ این حرف‌ها چیست؟ همه اینها در قبال امام رضا، صفرند؛ نه نیم، صفر. یعنی اگر از آقای نخودکی امام رضا را بگیری، صفر می‌شود. یک صفر بزرگ. هرچه هست امام رضاست.

اینها را باید به مردم گفت. اینها نادانند و نمی‌فهمند، گناه ندارند، تقصیر ندارند، باید به مردم یاد داد، باید ولایت را به مردم یاد داد، و به آنها

فهماند که همه چیز ما ولایت است؛ بدون ولایت، همه ما صفریم، رباتیم، عروسکیم، مجسمه‌ایم. اصلاً زمانه، زمانه‌ای شده است که آدم می‌ترسد آنچه را که حق است بگوید، [باید مراقب باشد] به اینجا و آنجا برنخورد! باید هزارتا بالا و پایین و یمین و شمال را ملاحظه کند تا اینکه یک چیزی بگوید.

ارزش زندگی دنیا در نظر اولیاء الهی

به ما گفتند فقط دوتا نیم ساعت می‌توانی [صحبت کنی] و بینش هم فاصله باشد. دیگر پیر شدیم آقاجان، زورکی که نمی‌شود آدم خودش را جوان کند. شما ماشاءالله همه جوان هستید و بنیه دارید.

تلمیذ: حضرت خضر چه چیزی خوردند [این همه سال عمر کرد؟]

استاد: اگر من جای حضرت خضر بودم، نمی‌خوردم. آدم در این دنیا می‌خواهد بماند چه کار کند؟ امروز رفت و فردا آمد، چه شد؟ حالا آنها که پیغمبرند و حساب و کتاب خودشان را دارند و طبق دستور عمل می‌کنند، ولی ما برحسب ظاهر

می‌گوییم.

من گاهی با خودم فکر می‌کنم: خب مگر بودن در این دنیا، برای رسیدن به کمال و معبر نیست؟ خب گاو و خر حیوانات هم در این دنیا می‌مانند! می‌گویند: عمر کلاغ دویست سال است ـ اینطور می‌گویند، من نمی‌دانم ـ می‌گویند: عمر لاک‌پشت تا سیصد سال هم ثبت شده است. حالا شما فرض کنید، سیصد سال اینطوری راه بروید و بروید، خب چه شد؟با آن روز اوّل چه فرقی کرد؟ یک راه را می‌روی بعد دوباره برمی‌گردی، بعد دوباره می‌روی دوباره برمی‌گردی، دوباره می‌روی زیر خاک و دوباره می‌آیی بیرون [نتیجه‌اش چه شد؟!]

یک‌بار یک‌جایی بودم، یک لاک‌پشت در آنجا بود، با خودم فکر می‌کردم قطعاً عمر این لاک‌پشت از من بیشتر است، بین ما و بین این لاک‌پشت که الآن عمرش از ما بیشتر است چه فرقی هست درصورتی‌که در همان افقی که هستیم ثابت بمانیم؟! چون آن‌طوری که نوشته بودند، تا حالا ۱۶۰ سال عمر کرده بود، یعنی بیش از سه برابر ما، دو برابر و نیم ما عمرش بود. خب اگر منظور از این دنیا رسیدن

به کمال نباشد، ما هم همین هستیم دیگر چه تفاوتی می‌کند؟ بعد آن‌وقت اینهایی که به کمال رسیدند، مگر عمرشان چقدر بوده است؟ مثلاً این افرادی که اینها با ائمّه بودند و شهید شدند، مگر حضرت ابوالفضل چقدر عمر کرد؟ یا حضرت علی اکبر عمرشان چقدر بود؟ عمر اینها چقدر بود؟ ائمّه ما عمرشان چقدر بود؟ امام جواد بیست و پنج سال یا بیست و هفت ساله بودند، از همه ائمّه جوانتر حضرت جواد بودند، مگر [کمال] به عمر کم و زیاد است؟ مهم این است که انسان به مطلوب برسد.

عدم تعلق خاطر اولیاء الهی به دنیا

شما دارید می‌بینید که مردم برای اینکه دو روز بیشتر بمانند، چه پول‌های نجومی خرج می‌کنند! آقا، به پیر به پیغمبر قسم که آسمان و زمین را به عمر تو نبسته‌اند. به پیر به پیغمبر قسم که با این پول خرج کردن‌ها نمی‌توانی عزرائیل را از خودت منصرف کنی. خیلی‌ها هستند که چه مخارجی، چه غذاهایی، مخارج زیادی می کنند تا غذاهایی تهیه بشود، آقا چه خبر است؟! همین را بخور و [اگر] مُردی هم مُردی،

چیزی نیست، به جایی برنمی‌خورد، همه باید بمیریم، فرقی نمی‌کند. این همه هزینه به این کیفیّت را، چه کسی گفته [خرج کنی]؟! اینها همه ناشی از تخیّلات است، ما خیال می‌کنیم عالم وآدم را به ما بسته است! هیچ خبری نیست. اینها همه خیالات است، اینها همه خیالات است.

خدا مرحوم پدر ما را رحمت کند. من واقعاً احساس می‌کردم ایشان این اواخر اصلاً به زندگی [مایل] نیستند. این سال‌های آخر، مدام به من می‌گفتند: «برای چه؟ چرا دیگر باید این‌قدر بمانیم؟ برای چه؟» آن هم جایی که وقتی یک خبر سرماخوردگی به کسی می‌دهند، دست و پایش شروع به لرزیدن می‌کند، چه برسد به اینکه بگویند سرطان گرفتی آن که دیگر یک‌دفعه می‌افتد و می‌میرد.

یک بنده خدایی در مشهد بود، سرطان گرفته بود، شخص معروفی هم بود، اطباء به او گفتند تا شش ماه دیگر بیشتر زنده نیستی! این آقا سر دو ماهگی دق کرد و مرد! زودتر از وقتی که آنها گفتند. ای بابا! تو که خودت بالای منبرت به مردم می‌گفتی

مرگ چیزی نیست. ازاین حرف‌ها که مرگ یک لباس است، لباس را می‌کنی و کنار می‌گذاری و یک لباس دیگر بر تن می کنی. پس چرا حالا خودت را با این لباست خفه کردی؟! بیچاره دوماهه مرد!

[از آن طرف] آن پدر ما می‌گوید چرا زودتر نمی‌رویم، آن یکی یک‌دفعه می‌افتد و می‌میرد. حالا صبر کن! هنوز چهار ماه دیگر وقت داری! درب خانه را بست، اصلاً کسی سراغش نیاید، هرکسی هم می‌رفت اصلاً پشیمان می‌شد، [می‌گفت] اصلاً جواب سلام هم نمی‌داد، سرش را پایین انداخته [بود.] بیچاره دارد می‌میرد.

آنها قضیّه را فهمیدند، آنها مسئله را فهمیدند که چه خبر است و به آن معتقد شدند.

اللَهمّ صلّ علی محمد و آل‌محمد